

گفت و گو با هوشنگ ماهرویان

ثریا صدر

درباره کتاب هشت نامه به چریک‌های فدایی خلق تاریخ، گذشته است

۴۰۴

همانطور که می‌دانید کتاب هشت نامه به چریک‌های فدایی خلق توسط نشر نی به همت خسرو شاکری چاپ و منتشر شده است. شما سه سال پیش کتاب مصطفی شاعیان یگانه متفکر تنها را نوشتید که در آن انتقاد مارکسیستی را نکوشیم شاعیان هم چاپ شده بود. حال می‌خواهم بدانم به نظر شما شاعیان چه نقشی در تاریخچه چپ ایران دارد. جایگاه او کجاست؟

هوشنگ ماهرویان: چریک‌های فدایی خلق بخش مهمی از تاریخچه چپ ایرانی هستند. از همان سی و پنج شش سال پیش جریان‌ات‌گوناگونی بر آنها نقد نوشتند. حزب توده و مائوئیست‌ها از سازمان انقلابی گرفته تا اتحادیه کمونیست‌ها و دیگران با استناد به گفته‌های مائو و لنین فدایی‌ها را نقد کردند و با صفات گوناگون همچون تروریسم، آواتوریسم از خرده‌بورژوازی، ماجراجویی چریکی و غیره آنها را انتقاد کردند. ولی در ایران یک نفر بود که یک تنه ایستاده بود، مخفی بود، سیانور زیربانش بود و با تفکر آنها در افتاده بود. او مصطفی شاعیان بود.

شاعیان با این همه اختلاف فکری چگونه شد که به فدایی‌ها پیوست؟
ماهرویان: شاعیان در خرداد ۱۳۵۲ به وحدت تشکیلاتی با چریک‌های فدایی خلق

رسید. او در تشکیلاتی به نام جبهه دموکراتیک خلق فعال بود. آنها به مبارزه مسلحانه معتقد بودند. ولی لنینیزم را رد می‌کردند. شعاعیان کتابی به نام شورش که بعدها نام آن را عوض کرد و انقلاب نهاد دارد که عمدتاً رد نظریات لینی می‌باشد. جمله‌ای از کتاب را برایتان می‌خوانم:

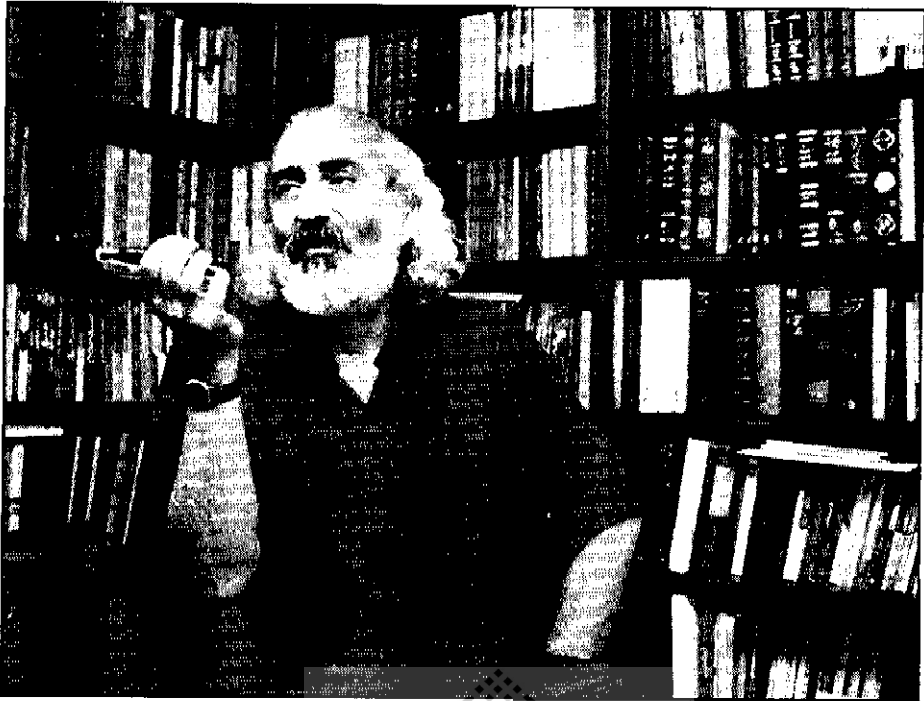
«آشکار است که زمانی کمابیش دیرپا با لنین و اندیشه‌هایش، با اکتبر و نتایجش در زندگی درونی و برونی، و در اندیشه و رفتار خود ورفته‌ام. پرتو تئوری‌های لنین و خیزش اکتبر چنین کاری را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. لیکن در آغاز، درازدستی برای شکافتن و دوختن خرده‌گیرانه لنینیزم بسی هراس‌انگیز بود. آخر چگونه می‌شود درباره لنینیزم شک کرد؟ اگر خدایان راستی نگویند، پس چه کسی می‌گوید؟ و لنین خدا بود. و با این همه هم نمی‌شد ایستاد. و پس، ره‌پویی دنبال شد. سرانجام هر... زیر ذره‌بین شک آدمی خواهد رفت. و لنین هم رفت. پس، شک کاشته شد. پس، شک به شکوفه نشست، و پس شک بارور شد. پس شک جوانه زد. و بدین سان بود که کم‌کم دلهره نخست بی‌باکی درآمیخت. سپس درهم سرشته شدند و سرانجام بی‌باکی چیره شد. پس دانه بی‌باکی برای برخورد بی‌پیرایه با لنینیزم و اکتبر در درونم کاشته شد. دیر نپایید که تیغه محمل دانه بی‌باکی، پوسته دلهره را یک سر درید. تیغه همین جوانه بود که برای شکافتن لنینیزم به کار رفت.»

شعاعیان اما تفکری جبهه‌ای داشت و به شرط استقلال فکری به فدایی‌ها پیوسته بود. برخلاف ضیاظریفی و بیژن جزنی که سابقه سازمان جوانان حزب توده را داشتند، او هیچگاه طرف حزب توده نرفته بود. خود او می‌گوید بنیان‌گذاران حتی نام سازمان را بر خود نگذاشته‌اند. یعنی که طیفی از اندیشه‌ها می‌توانند در درون آن به وحدت عمل برسند.

- چه فدایی‌ها و چه شعاعیان هر دو به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند. چه شد که به جدایی

کشید؟

ماهرویان: حمید مؤمنی در کتاب شورش نه قدم‌های سنجیده در راه انقلاب که ردیه‌ای است بر کتاب شورش یا انقلاب شعاعیان می‌نویسد: «کتاب شورش چنان که از ظاهر آن برمی‌آید، کتابی است در نفی لنینیزم و انقلاب اکتبر و هم‌چنین نفی ضمنی تمام



● موشنگ ماهریان

انقلاب‌های سوسیالیستی دیگر که تاکنون به وقوع پیوسته است. نویسنده کتاب شورش خود ادعا می‌کند که طرفدار کمونیزم و جهان بی طبقه است و لنینیزم را انحراف در مبارزه کمونیستی کارگران جهان می‌داند. او خود می‌گوید: "راه کمونیزم راه دیگری است، راه لنینیزم نیست" او در جای دیگری می‌گوید: "می‌خواهم بگویم که از گذرگاه اندیشه‌های ویژه لنین از گذرگاه که ناگذرگاه ... لنینیزم، که بدبختانه اندیشه‌هایی نادرست ولی چیره است، هرگز طبقه کارگر به کمونیزم نمی‌رسد."

شعاعیان در سال ۱۳۴۷ کتابی درباره میرزا کوچک جنگلی نوشته که اجازه پخش نیافت. او با تحلیل جریان جنگل به خیانت شوروی و لنین و حزب عدالتی‌هایی برد و این آغاز مخالفت او با لنین و لنینیزم شد. رهبری چریک‌های فدایی خلق نتوانست او را تحمل کند و او را کنار گذاشت. حمید اشرف، فریدون جعفری و حمید مؤمنی هم تیمی‌های او را جذب و خودش را رها کردند. چرا که در توان هیچ کدام نبود تا تفکرات غیرمعمول او را جواب گویند. و او اهل قبول کردن به مصلحت روزگار نبود. این کار را اپورتونیزم می‌نامید.

پس تنها ماند و تنها شد. به گفته خودش «تنها مثل ابلیس» فدایی‌ها می‌خواستند او را منزوی کنند تا توان طرح نظریات خود را نیابد. ولی او به این تنهایی تحمیلی تن نداد.

شش نامه سرگشاده و دو نقد بعدی را که به نوشته‌های فدایی‌ها اشاره دارد نشان این تلاش اوست.

- آیا بیژن جزینی هم از درون زندان دستی در این جدا کردن و تنها گذاشتن شاعیان داشت؟

ماهرویان: جزینی از دوران جبهه ملی دوم شاعیان را می‌شناخت و با تفکرات غیرمعمول او کمی آشنایی داشت. از قدرت و دانش او آگاه بود. شخصیت قوی او را دیده بود. وقتی خیر پیوست او با فدایی‌ها را شنید متوحش شد. او می‌دانست فریدون جعفری و حمید اشرف و حمید مومنی توان رویارویی با تفکر شاعیان را ندارند. پس ترسید که تفکر شاعیان اندیشه غالب در سازمان شود پس از درون زندان پیغام داد و پیغام او عملی شد. مقدمه پیمان و هاب‌زاده بر کتاب هشت نامه را بخوانید. جزینی به شکلی تمسخرگونه شاعیان را مارکسیست آمریکایی می‌خواند و محمود توکلی و چه باید کرد؟ اش را هم نظریات آمریکایی می‌دانست. تاریخ سی ساله‌ی جزینی را بخوانید.

۴۰۷

- مقدمه پیمان و هاب‌زاده به کتاب هشت نامه... را چگونه می‌بینید؟

ماهرویان: دکتر پیمان و هاب‌زاده محقق کوشایی است. او تاریخچه چپ ایران را به دقت مطالعه کرده است. ویلاگ آرمان و اندیشه www.mrm.persianblog.com از آن اوست. مقدمه‌اش بر این کتاب هم تحقیقی است. با بسیاری از دست‌اندرکاران و هم‌پرونده‌های شاعیان به مصاحبه نشسته است. و حاصل آن همین چند صفحه است، که دقت تحقیقی از هر خط آن پیدا است. فقط در جایی اشتباهی هست که من گوشزد می‌کنم. در صفحه هیجده مقدمه جمله‌ای خطاب به شاعیان آورده شده است. جمله چنین است «ببین رفیق! جنبش هنوز سخت ناتوان است...» این جمله فریدون (علی اکبر) جعفری است که اشتباهاً به حمید اشرف نسبت داده شده است. (رجوع کنید به نامه یکم صفحه ۱۳)

- پیمان و هاب‌زاده و شما می‌گویید شش نامه و نام کتاب هشت نامه است چرا؟ توضیح دهید.

ماهرویان: شاعیان شش نامه سرگشاده به چریک‌های فدایی خلق دارد و لاغیر. یک

نامه از دوست عمدتاً نقد کتاب آنچه باید یک انقلابی بداند است. کتاب که از آن صفایی فراهانی است که بعضی آن را نوشته بیژن جزنی هم می‌دانند. ولی به نظر من نثر بیژن جزنی نیست. بگذرم. و نوشته بعدی که نامه هشتم نام گرفته است، نقدی است بر نقد چریک‌های فدایی خلق به حزب توده که انتقاد مارکسیستی را نکوشیم نام دارد. متأسفانه آقای شاکری این دو را هم با شش نامه قاطی کرده‌اند. این دو نوشته می‌توانستند در ضمیمه‌های کتاب بیابند ولی نام نامه هفتم و هشتم را به خود نگیرند. این دو نوشته مثل شش نامه سرگذشت جدایی او از فدایی‌ها نیست و چیز دیگری است.

- به جز مقدمه پیمان وهاب‌زاده، مطلب دیگری هم تحت عنوان سرگذشت مصطفی شاعیان در ابتدای کتاب آمده است. در مورد آن چه می‌گویید؟

ماهرویان: من آن را نمی‌پسندم، بعد از سی و چند سال دیگر نباید با گوشه و کنایه حرف زد. آن جریانات همگی به تاریخ پیوسته‌اند. باید روشن و شفاف نوشت و با دقت گوشه‌های تاریک را روشنی بخشید. این مقدمه از شفافیت برخوردار نیست. مثلاً وقتی جمله‌ای از شاعیان می‌آورد که «نیک طبعان بدان نام "مارکسیست‌های آمریکایی" دادند»، زیرنویس می‌آورد که بیژن جزنی و تبلی فیلم او را در نظر دارد. ولی با گوشه و کنایه. جزنی قبل از دستگیری شرکت تبلی فیلم را داشت. آن را مدیریت می‌کرد و خوب هم مدیریت می‌کرد. اگر انتقادی به جزنی هست، که هست، آن است که چرا مخالف فکری خود را با برجسب مارکسیست آمریکایی تخطئه می‌کرد، و نه داشتن تبلی فیلم. تفکر را باید با تفکر جواب داد و نه با برجسب. چه باید کرد؟ «محمود توکلی» را باید خواند و نقد کرد و نه اینکه تفکر را آمریکایی خواند و تمام.

اگر در سال‌های ۴۵ و ۴۶ به سینما می‌رفتی قبل از نمایش فیلم، تبلی فیلم تقدیم می‌کند را بر صفحه سینما می‌دید و این نقد جزنی نیست. تازه اگر آقای شاکری نقدی بر همان هم دارند می‌توانند صریح و روش بنویسند و نه با گوشه و کنایه.

نویسنده مقدمه معتقد است که کشته شدن شاعیان به شکلی تصادفی نبوده است. او می‌نویسد منطقه حوالی خیابان استخر از صبح زود در محاصره ساواک بوده است. ولی نمی‌تواند سندی محکم در این رابطه ارایه کند. متأسفانه بعد از گذشت ۳۲ سال از کشته شدن شاعیان هنوز پرونده ساواک او به دست ما نرسیده است تا از ابهام به در آییم. ولی همان مقدار که از اسناد ساواک به چاپ رسیده این قضیه مسلم شده است که کشته شدن او تصادفی بوده است و لاغیر. ظاهراً نویسنده مقدمه می‌خواهد هر چه بیشتر

هشت نامه به چریک‌های فدایی خلق

نقد یک منش فکری

فابریور علوم اسلامی



چهره قهرمانی از شعاعیان ترسیم نماید، در صورتیکه ارزش شعاعیان به درگیری‌های نظری با فداییان است و نه شکل کشته شدن او.

مطلب دیگر اینکه اگر آقای شاکری در آن سال‌های استبداد شاهنشاهی آثار شعاعیان را چاپ کرده‌اند که کار بسیار خوبی هم کرده‌اند دلیل نمی‌شود که او را از آن خود بدانند، و نباید توقع داشته باشند که اگر خواستیم کاری از او یا راجع به او چاپ کنیم باید از ایشان اجازه بگیریم. یا اگر خواستیم بزرگداشتی درباره شعاعیان برگزار کنیم با صلاحدید ایشان باشد.

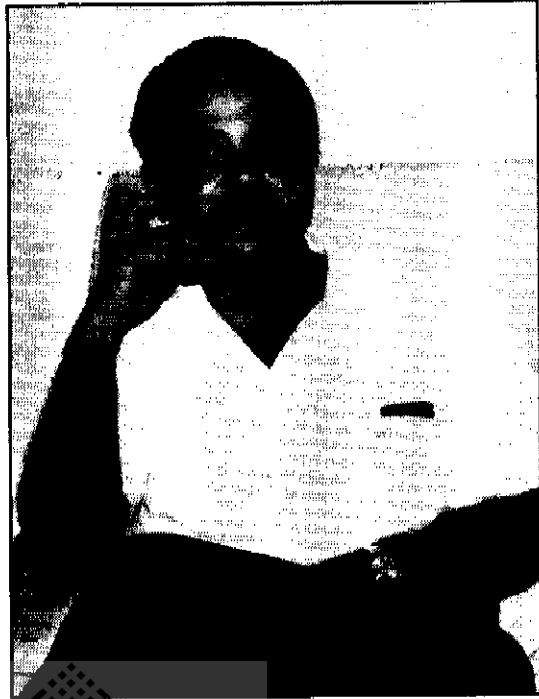
و دست آخر اینکه شعاعیان به مناسبت آن روزگاران در آثار خود از دو نفر از یاران خود با ظن و تردید صحبت می‌کند و آنها را به خیانت و ساواکی بودن متهم می‌کند. یکی «ع.ا.» است و دیگری «م.ع.» در مقدمه از «ع.ا.» نام برده شده است که هم نویسنده و هم ناشر در این کار مقصر هستند، و با حیثیت دیگری که زنده است و شرافتمندانه زندگی می‌کند بازی کرده‌اند.

- حمید مومنی هم در کتاب شورش نه قدم‌های سنجیده در راه انقلاب به شعاعیان ایراد می‌گیرد که چرا با حیثیت م.ع. بازی کرده است و او را پلیس نامیده است.

ماهرویان: این حرف درست است. اما علت این ایرادگیری چیز دیگری است. «م.ع.» در زندان قزل‌قلعه پیش جزئی می‌رود و از او درخواست می‌کند که به بچه‌ها بگوید او را بایکوت نکنند. اگر آمده است و خود را به ساواک معرفی کرده است خستگی از زندگی مخفی بوده است. و حال می‌خواهد زندان خود را بکشد. پس دستور از بالا صادر شده است و حمید مومنی هم در بیرون زندان به شعاعیان معترض می‌شود که چرا با حیثیت «م.ع.» بازی می‌کنی ولی وقتی به محمود توکلی می‌رسد که شعاعیان هم در سال‌های چهل تأثیر از او گرفته است بی‌مهابا و با اما و اگر او را مامور C.I.A می‌کند. چون توکلی انگلیس را امپریالیسم درجه یک ایران معرفی کرده و امریکا از زیر ضرب خارج شده است.

یا با ما یا بر ما کار خود را می‌کند. کسی که با ما نیست باید منکوب شود. باید به هر وسیله‌ای صدایش را خفه کرد. با انگ و برجسب و غیره و غیره. این شعار اپوزیسیون چپ در زمان حکومت شاه بود.

شعاعیان می‌گفت: «پیشینه نیروهای چپ در جامعه ما، به هر دلیل و به هر رو، ستایش‌انگیز نیست.» پس به نقد این پیشینه رفته بود و اینها همه غیرمعمول بود. ارتداد



● مصطفی شماعیان

بود. اواسطورهٔ چپ را به زیر سؤال برده بود.

- آقای ماهرویان، فکر نمی‌کنید شماعیان زیاده‌روی هم در انتقاد می‌کرد.
ماهرویان: نه. ببینید تاریخ بیداری ایرانیان دست من است. جمله‌ای از آن را برایتان
می‌خوانم، این پاراگراف اعلامیه «اجتماعیون عامیون» است که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را
برای مردم تشریح کرده است
«اجتماعیون عامیون» در اعلامیه می‌نویسند:

«ای فقرای ایران جمع شوید... (ببینید) اهالی همسایهٔ شمالی... جد و
جهد و سربازی می‌کنند. روحانیون و کشیشان هم خود را جانشین
حضرت عیسی (ع) دانسته، در راه دفع ظلم مانند عیسی دست از جان
شسته خود را چطور در طریق رضای عیسی فدا می‌کنند. خوب شما تا به
حال می‌گویید که علما اعلام مانع از پیشرفت خیالات جماعت فقرا
بوده‌اند. یعنی شریک دزد و رفیق قافله هستند. الله الحمد این افترا به
دروغ پیوست. الان به چشم خودتان می‌بینید و به گوش خودتان می‌شنوید
که آقای طباطبایی و آقای (بهبهانی)... چطور اقدام خالصانه نموده و خود

را برای نجات امت جدش وقف کرده... ای اهالی ایران، خودتان را از دست این حاکمان خودمختار جبار لامذهب بی دین خارج از دین محمدی (ع) خلاص نمایید.» (انتشارات آگاه و نوین تهران ۱۳۶۲ جلد سوم صفحه ۶۰۸ خلاصه جمله)

این تحلیل آنها از انقلاب مشروطه است. پر از دروغ و نیرنگ به مردم. و همین‌ها وقتی از دیدرو و ولتر سخن بگوییم می‌گویند نمایندگان تفکر بورژوازی‌اند و آنها نماینده تفکر پرولتری. دالامیر نماینده بورژوازی‌ست و آقایان فریبکار و دغل نماینده زحمت‌کشان. جان لاک نماینده لیبرالیسم بورژوازی‌ست و آقایان نماینده رنجبران.

- برگردیم به کتاب هشت نامه....

ماهرویان: شش نامه شعاعیان سرگذشت جدایی او از چریک‌های فدایی خلق است. هر چند تاریخ گذشته است، ولی برای تحلیل چپ، خواندن آن الزامی است. شعاعیان به چنان روش شناسی دست یافته بود که او را ویژه و استثنایی می‌کرد در جایی از نامه ششم در دفاع از خود به حمید اشرف می‌نویسد:

«صفات مجرد را نمی‌توان به پدیده‌های مشخص نسبت داد، مگر این که مثال‌های مشخصی از آن صفات را در آن پدیده آشکارا نشان داد. پس اگر هنرمندان سنجیده‌ای همانند فداییان پیدا شدند و صفات مجرد را به پدیده‌های مشخص نسبت دادند و درباره آن حتی هیچ نم مثالی هم نزدند، آنگاه آن پدیده مشخص، البته نمی‌تواند حتی نیم دفاعی و نیم پاسخی و نیم پذیرشی را ابراز کند.»

صفات مجرد واقعیات مستقل بیرونی نیستند. اعتباری‌اند. وابسته به سوژه اندیشیده‌اند. پس نمی‌توان بدون یافتن مثال‌های مشخص از آن مجردات در پدیده، مجردات را به پدیده نسبت داد. این نگاه دقیق و روشمند در زمانی که هر چه مجردات مارکسی و لنینی و کاسترویی و مائوئی بود بدون ارتباط به جامعه ما منتقل می‌شد و تعمیم می‌یافت شگفت‌انگیز است. و شعاعیان خود پدیده‌ای شگفت در تاریخچه چپ ایرانی است.

- در انتهای کتاب ضمیمه‌هایی آورده شده که جالب است. مثلاً تکنویسی وحید افراخته راجع به شعاعیان، یا گزارش‌های ساواک و بیانیه‌های کانون نویسندگان که امضاء شعاعیان را

هم دارد.

ماهرویان: بله جالب است. البته تک‌نویسی وحید افراخته راجع به شعاعیان را من قبلاً دیده بودم و در مصاحبه‌ای به آن استناد کرده بودم. اما چه خوب بود که اینها به همان شکل خام نمی‌بود و تحلیل هم بر آنها نوشته می‌شد.

- یعنی شما معتقد هستید آقای شاکری می‌باید بر این اسناد تحلیل هم می‌نوشتند.

ماهرویان: والله چه عرض کنم. شاکری و انتشارات مزدک در زمانی خدمت بزرگی کردند. و به دلیل نشر بسیاری از آثار، توده‌ای‌ها مزدک را از آن CIA می‌دانستند. توده‌ای‌ها هر که را که با آنها جفت و جور نمی‌شد چنین می‌نامیدند. ولی شاکری هراسی به دل نداد و کار خود را ادامه داد. اکثر آثار شعاعیان را همین نشر مزدک در خارج از کشور چاپ و پخش کرده بود. حتی در مواردی که شعاعیان نوشته‌های خود انتشارات و خود شاکری را نقد کرده بود چاپ کرد. مثل نوشته و نقد شعاعیان بر سلطان‌زاده که نوشته بسیار دقیق و پر عمقی است.

شاکری، اما دقت نظر و پیچیدگی فکری آنچنان که شعاعیان داراست را ندارد. و بسیاری از مباحث طرح شده توسط شعاعیان برای شاکری گنگ است. او در پاریس هم می‌کوشید سرکلاس‌های شارل بتلهایم و بولانزاس حاضر شود و می‌کوشید که تفکرات آنان را درک نماید. اما وقتی کمی بحث پیچیده می‌شد خرویف شاکری در کالج وینسن بلند می‌شد و به خواب می‌رفت. او با اینکه نقد شعاعیان بر سلطان‌زاده را چاپ کرد، هیچ‌گاه به ظرایف بحث او پی نبرد.

- بالاخره می‌توان شعاعیان را سوسیالیست و مارکسیست نامید یا خیر؟

ماهرویان: شعاعیان هیچ‌گاه دولت‌های موجود سوسیالیستی را به عنوان سوسیالیست ناب قبول نداشت و هیچ کدام را بری از نقد نمی‌دانست. چه شوروی، چه چین، چه کوبا، چه ویتنام و غیره. در فراز شانزدهم از کتاب انقلاب می‌نویسد: «هرگاه حزب و دولت انقلابی طبقه کارگر خود را کلیددار انبارهای درندشت رازهای سیاسی و اقتصادی و انقلابی و فرهنگی جادویی و تودرتویی کرده، طبقه را نسبت به همه آنها بیگانه تمیز داد، آن‌گاه حزب و دولت، درست به چنان پرتگاهی رسیده است که گام دیگر خیانت آشکار به طبقه کارگر است.»

اگر مصطفی شعاعیان به غلط به دیکتاتوری پرولتاریا باور داشت، که داشت، اما باور

او از دست باورهایی نظیر باور لنینی و استالینی و یانوش کاداری نبود. او در پاراگراف بالا از بیگانگی دولت و حزب انقلابی و سرانجام چنین بیگانگی سخن می‌گوید چرا که به مسؤلیت و پاسخ‌گویی به مردم سخت پای‌بند و معتقد است. پس دیکتاتوری پرولتاریای شاعیان یکسره از آنچه در قرن بیستم به این نام نامیده شده است متفاوت و دگرگونه است. وقتی استالین کشتارهای سیاسی خود را می‌کرد، وقتی محاکمات فرمایشی در شوروی اجرا می‌شد، وقتی یانوش کادار «ایمره ناگی» را اعدام می‌کرد و غیره و غیره، هیچ کدام نیاز پاسخگویی به مردم را نمی‌دیدند. آن‌ها می‌پنداشتند کلید گنج دانایی با ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در دست‌شان است. و چه توهم ابلهانه‌ای. جهان بیکران و پیچ در پیچ در چهار فرمول ساده تز و آنتی‌تز و وحدت‌ضدین و مبارزه طبقاتی و غیره.

پس به قول شاعیان خود را و فقط خود را کلیددار انبارهای درندشت دانایی ناب می‌دانستند و لاغیر. پس نیازی به توضیح دادن و مسؤل بودن در مقابل مردم نیست. پس آن شد که دیدیم و آن کردند که خواندیم.

برداشت شاعیان از سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، اما به گونه دیگری است. او در مقاله بیست و یکم کتاب انقلاب مطلبی دارد. اجازه دهید آن را برایتان بخوانم:

«در جامعه سوسیالیستی "آزادی" چنان پر دامنه و گسترده است که تاریخ طبقاتی آدمی نه هرگز نمونه‌ای از آن به یاد دارد و نه هرگز نمونه‌ای آزادانه از آن را می‌توان آفرید.»

و این، جوانه زندگی عینی و توان دلنشین و فرسایش‌ناپذیر فرهنگ کارگریست که هرگز از هیچ اندیشه و فرهنگ طبقه و نیرویی در جامعه در هراس نیست که مبادا به هنگام برخورد منطقی در برابر آن، درمانده شود و به زانو درآید. طبقه کارگر به درستی می‌داند که تیرباران کردن مغزها به بهانه زیان‌بخشی اندیشه، خود گواه درماندگی در برابر منطق نیرومندی است که نیرومندی از نیروی تاریخ متکامل‌تر آن تراویده است و از آن‌جا که پرولتاریا به استواری استخوان‌بندی منطق و فرهنگ خود از یک سو، و فراز تاریخی‌اش از سوی دیگر آگاهی دارد، پس، هرگز از برخورد اندیشه‌ها هیچ دهشتی ندارد.»

شاعیان با این که معتقد به مشی چریکی است ولی فرهنگی و بسیار هم فرهنگی است. به مبارزه فرهنگی هم بهایی درخور می‌دهد. از این‌رو اصطلاح سیاسی - نظامی



● نادر شایگان و مصطفی شماعیان جبهه دموکراتیک خلق را تشکیل دادند. شایگان در تهاجم ساواک به خانه تیمی کشته شد. سه کودک خردسالی که صحبت آنهاست برادران ناتنی نادر هستند. مصطفی کتاب «انقلاب» را به نادر شایگان تقدیم کرد. (موشنگ ماهرویان)

۴۱۵

بیژن جزنی و صفایی فراهانی را به اصطلاح سیاسی - نظامی - فرهنگی تغییر و ارتقاء می دهد، تا منظور خود را که «برخوردهای نظری و سیاسی و فرهنگی با توده هاست» رسانده باشد. شماعیان مبارزه فرهنگی را عمیق تر، ریشه ای تر و طولانی تر از مبارزه سیاسی و نظامی می بیند و در ضمن پیروزی فرهنگی را بسیار دیرپاتر از پیروزی سیاسی و نظامی می داند.

- با این همه فکر می کنم به خاطره شماعیان ستم کرده ایم اگر او را به زیر سؤال نبریم. شماعیان خود تاریخچه چپ ایرانی را نقد کرده است. حال چگونه است که ما بعد از این همه تجربیات چپ جهانی بدون سؤال و فقط با تأیید از او یاد کنیم و این همان ذکرگفتن از اوست و بس.

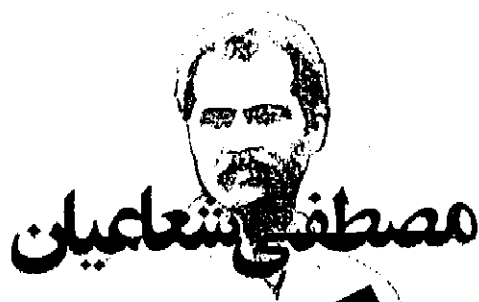
ماهرویان: درست است. ما باید انتقادی با او و آثارش و زندگی اش برخورد کنیم. جریان فکری که زمزمه آن از سال های ۴۲-۴۳ شکل گرفت و با انقلاب کوبا و آمدن کتاب هایی نظیر انقلاب در انقلاب رژی دبره و جنگ شکر در کوبای سارتر و جنگ چریک شهری ماریگلا و یادداشت های جنگ چریکی چه گوارا تئوریزه شد و تبلور خود را در گروه بیژن جزنی یافت و با گروه سیاهکل و بعد کشتن فرسیو مبارزه مسلحانه نام

گرفت و بعد به خانه تیمی رفت، نمی توانست گونه دیگری عمل کند که کرد. نمی توانست در درون خانه تیمی تفکر دموکراتیک هم داشته باشد. نمی توانست پاگرفتن تفکر جز خود را تحمل کند. و بالاخره باید تفکر دموکراتیک و تمرین مدارا و تساهل و تسامح حرمت گذاری به حوزه خصوصی را سوسول بازی خرده بورژوازی بنامد. سالها قبل از فدایی ها یک پادشاه و چند نخست وزیر با تکیه بر همان بنیان های فرهنگی ما کشته یا ترور شدند بدون اینکه توجیه مارکسیستی داشته باشند. و شجاعیان به این درک نرسیده بود که از درون چنان مبارزاتی که شیفته اش شده بود چنین نتایجی به دست خواهد آمد. حذف درونی کسانی مثل عبدالله پنجه شاهی، پرویز صدوری و منوچهر حامدی. (رجوع به صفحه ۳۰ کتاب مقدمه)

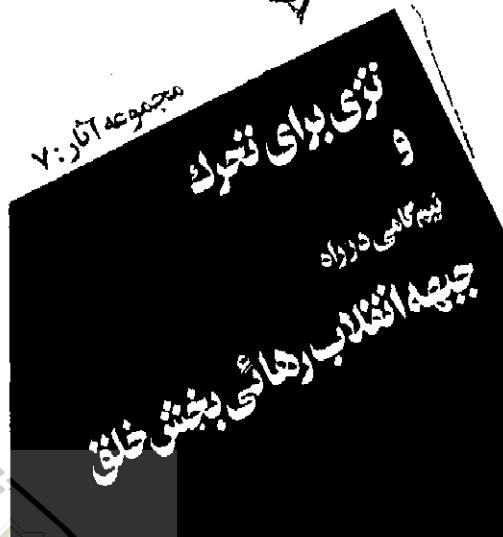
- یعنی شما می گوید چند کتاب و جزوه چنین کرد؟
ماهرویان: نه هرگز، کتاب ها تأثیر داشت. چه تأثیری؟ می گویم.
تروتسکی می گوید:

«ترور فردی به عنوان یک روش برای دستیابی به انقلاب سیاسی تحفه "ملی" روسیه است.» در ایران خودمان هم ترویج استالینیزم و عناصر عقب مانده فرهنگ استبدادی ترور را به ارمغان آورد. که تحفه «ملی» ایرانی بود و در دهه پنجاه به وسیله فدایی ها تئوریزه شد. بدون تردید ریشه در بنیادهای فرهنگی ما داشت و بسیاری دیگر. تروتسکی باز می گوید: «نوشته هایی که در رد تروریسم وجود دارد می تواند یک کتابخانه بزرگ درباره ترور را تشکیل دهد. اما، ما چند نوشته در رد شوق به سلاح داریم؟ اصلاً آن گذشته خون بار و شکست خورده را به تحلیل نشسته ایم تاره بر تکرار آن بندیم؟

- آیا شجاعیان توانست مفهوم دموکراتیک خود را از دیکتاتوری پرولتاریا توضیح دهد؟
ماهرویان: نه، اگر لیبرال دموکراسی توانست آزادی مطبوعات، آزادی اندیشه، آزادی بیان، آزادی تشکل ها و آزادی احزاب را عملاً تحقق بخشد، راه های دموکراسی را هم طی چندین قرن نشان داد. از ماکیاولی تا جان لاک و مونتسکیو و توکویل چنان فلسفه سیاسی ای بنیان گذاری شد که آزادی های یاد شده در بالا از نتایج آن بود.
جان لاک مشروعیت قوانین را با رضایت همگانی مرتبط کرد و مونتسکیو آن را به خرد آدمی تقلیل داد. پس قوانین از شکل پادشاهی و کلیسایی تقلیل یافتند و با عامه مردم مرتبط شدند. دیگر اراده پادشاه به قوانین مشروعیت نمی داد (لاک) والهی بودن آن



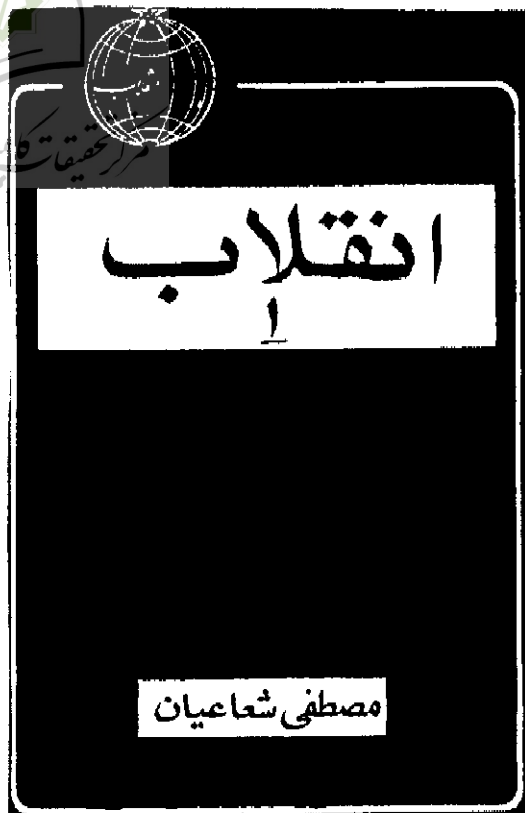
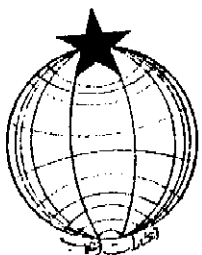
مصطفی شاعیان



مقدمه‌ای بر:
شناخت علمی جامعه
از تجاعی - استعمارزده
مصطفی شاعیان

۴۱۷

نیم گامی در راه:
جبهه
انقلاب رهائی بخش خلق
مصطفی شاعیان



سبب‌ساز مشروعیت‌اش نبود (موتسکیو) قوانین شکل فرمال و صوری یافتند و هم چون در سوسیالیسم محتوایی نبودند.

لنین عمدتاً تئوری دیکتاتوری پرولتاریای خود را بر مبنای نقد برنامه‌گوتای مارکس و انتقادهای نوشته شده مارکس بر کمون پاریس استوار کرد. سوسیالیسم یعنی دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری پرولتاریا همان است که در کنگره اول کمیترن لنین آن را در طی یک سخنرانی فرموله کرده است. من در مقدمه کتاب آیا مارکس فیلسوف هم بود؟ اصول لنین را در مورد دیکتاتوری پرولتاریا که در کنگره اول کمیترن گفته است به شکل موجز آورده‌ام. می‌توانید به آن مراجعه کنید.

حال دیکتاتوری پرولتاریای شعاعیان از چه جنسی است و به چه آثاری از چپ استوار است؟ شعاعیان نه وقت نظریه‌پردازی آن را داشت و نه شرایط‌اش را. در خانه تیمی نمی‌توان به چنین دقت نظری دست یافت. صحبت‌هایش هم خیال‌پردازانه است و اصلاً قابل اتکا نیست. همین.

لیبرالیسم اجتماعی اما بر مبنای تفکیک حوزه عمومی، حوزه حکومتی و حوزه خصوصی است که باز سوسیالیسم اجتماعی نافی تمامی این تفکیک‌هاست. خود مارکس در آثار اولیه خود این تفکیک‌ها را عامل از خود بیگانگی آدمی دانسته است. (رجوع کنید به درباره مسئله یهود)

حوزه عمومی ملک مشاع همه شهروندان است چه احزاب چه فرقه‌ها و چه مذاهب و ایدئولوژی‌ها مالک کل آن نیستند. فقط ارزش‌ها و ملاک‌هایی می‌توانند در حوزه عمومی حاکم شوند که مورد توافق همه باشند و عمدتاً سرد باشند. مثلاً این که در خیابان آشغال نریزند. موقع رانندگی به علائم توجه کنند. این‌ها می‌توانند در فضا شناور شوند و به عنوان ارزش در کل حوزه عمومی جریان یابند. ولی این که خام‌خواری کنیم یا به یوگا معتقد شویم و یا نفوفاشیست‌ها را دوست بداریم، یا این که ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی قوانین حرکت ماده و ذهن و تاریخ‌اند را نمی‌توان به کل حوزه عمومی حاکم کرد. حتی اگر اکثریت در دست باشد. اکثریت نمی‌تواند ملک مشاع را از آن خود بداند و اقلیت را نادیده بگیرد. و این یعنی حرمت‌گذاری به حقوق اقلیت یعنی پاسداری از دموکراسی.

اگر بخواهیم دموکراسی در کشورمان شکل گیرد. اگر آزادی را دوست داریم باید عقاید توتالیترا که قصد تسخیر حوزه عمومی را دارند فاش و رسوا کنیم، و در راس این عقاید توتالیترا استالینیسیم قرار دارد که ریشه دیرینه در اذهان روشنفکری ایران داشته

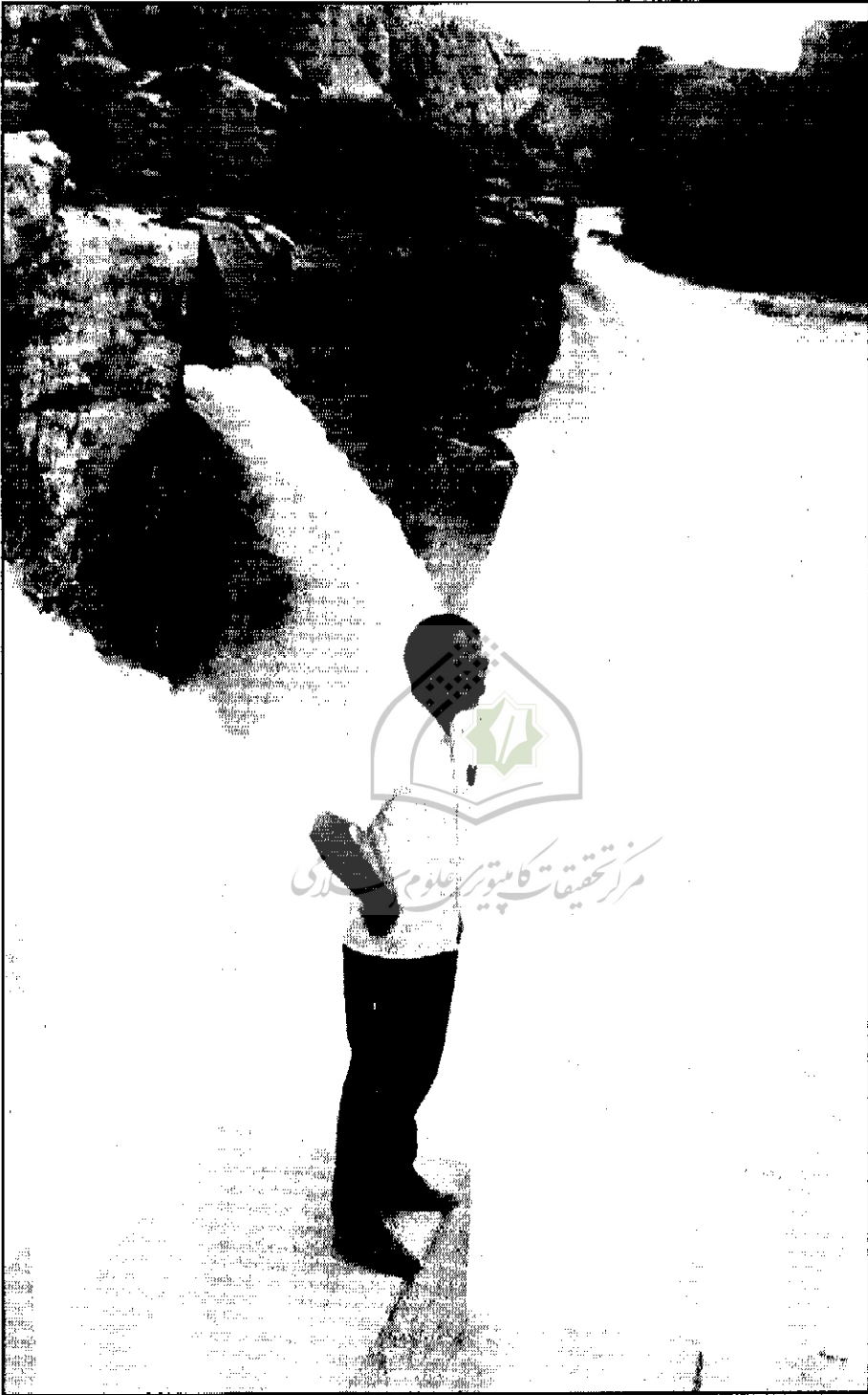
است. حوزه عمومی ملک تک تک شهروندان است، که هر کدام در گوشه‌ای از این حوزه می‌توانند تفکر و اندیشه و روش خود را بیان کنند. در صورتی که در گوشه دیگر حوزه عمومی دیگران می‌توانند مغایر آن را بگویند و در ضمن آزادی دیگری را سلب نکنند. بله این لیبرالیسم اجتماعی است و تفکرات استالینی شدیداً دشمن آن است. استالینسم در صدد تسخیر کل حوزه عمومی به نفع حوزه حکومتی‌ای است که خود در دست دارد. لیبرالیسم اقتصادی اما بر مبنای آزادی تجارت و کسب و کار است. در اینجا به قول آدام اسمیت دست پنهان بازار است که عامل تعادل است. در صورتی که در سوسیالیسم اقتصادی برنامه جانشین دست پنهان می‌شود. آیا به راستی برنامه می‌تواند جانشین دست پنهان بازار شود؟ آیا می‌توان چنان برنامه‌ای نوشت که بتوان آن را جانشین دست پنهان بازار کرد؟ تجربه قرن بیستم پیش روی ماست. در لیبرالیسم اقتصادی وظایف و اختیارات دولت محدود است و در سوسیالیسم اقتصادی نامحدود. سوسیالیسم اقتصادی قصد کرده است تا انسان را به شهر گمشده کمونیستی برساند.

شعاعیان می‌گویند در سوسیالیسم آزادی پر دامنه و گسترده است. ولی چگونه؟ با تسخیر حوزه عمومی؟ با به رسمیت نشناختن حوزه خصوصی؟ با چه! آیا اندیشمندان نظریه پردازان سوسیالیسم توانستند نظریه پردازی سوسیالیسمی را که آزادی در آن پر دامنه و گسترده باشد انجام دهند؟ آیا این نظریه پردازی با نفی تفکیک قوا با نفی تعدد احزاب، با نفی آزادی اجتماعات، با نفی آزادی مطبوعات توانست به آزادی پر دامنه و گسترده دست یابد؟ وقتی قوه قضاییه آلت دست قوه مجریه شد و با هم یکی شدند دیگر باید فاتحه آزادی و دموکراسی را خواند. چنان که در دوران استالین شد. پس اگر شیفته آزادی و دموکراسی هستیم باید بیش از این‌ها استالینسم را به نقد گیریم: شعاعیان با این که در خانه تیمی بود این نقد را آغاز کرده بود. این را هم بگویم که این نقد باید کاملاً دموکراتیک باشد. یعنی اینکه آنها باید از تمامی مزایای دموکراسی برخوردار باشند.

آن‌ها می‌گفتند در جوامع گذشته دیکتاتوری اقلیت استعمارگر بود بر اکثریت ولی اکنون دیکتاتوری اکثریت است به اقلیت میرنده و شعاعیان نقد خود را آغاز کرده بود. نقد بر لنینیسم با شعاعیان آغاز شد.

در قرن بیستم هر کجا که لنینیسم پا گذاشت نه آزادی به ارمغان آورد و نه عدالت اجتماعی فقط اختناق و توتالیتاریسم بود و بس.

هم‌اکنون تمامی تلاش اندیشمندان فلسفه سیاسی در این است که چگونه می‌توان





● حمید مؤمنی از نظریه پردازان چریکهای فدائی خلق، او قبل از پیوستن به فدایی ها کتابی درباره نادرشاه از روسی به فارسی ترجمه کرد. مؤمنی بعد از پیوستن به فدایی ها با شعاعیان درگیری فکری پیدا کرد. حمید مؤمنی در سال ۵۴ در محاصره ساواک افتاد و کشته شد. صحنه پایان زندگی مؤمنی را می توان در کتاب «ساعت ۴ آن روزه» به قلم مهین محتاج خواند.

عدالت اجتماعی را همراه با دموکراسی و آزادی آدمی درآمیخت. چه گونه می توان به عدالت اجتماعی دست یافت بدون این که اقلیتی را حاکم بر جامعه کرد. که هر چه خواست قدر قدرتی کند. چنان که در قرن بیستم در کشورهای سوسیالیستی کردند. دست آخر آن را سوسیالیسم و رهایی آدمی از کار روزمزدی و از خود بیگانگی دانستند. پس اگر این شش نامه سرگشاده را با نگاهی انتقادی بخوانیم حتماً نقدهای بسیار بر کردارهای شعاعیان خواهیم یافت. این که دو بچه ۱۲ و ۱۰ ساله را به نام مستعار جوانه و دانه (ناصر و ارزنگ شایگان) که برادران شایگان شاماسبی اند، را به خانه تیمی بیاوریم و بکشیم آن ها را رزمندگان خلق بار بیاوریم. بچه هایی که موقعیت سنی آن ها بازی کردن و شادی و تفریح است به جایی بریم که صحبت همه از اسلحه است و سیانور و نارنجک و غیره. بچه هایی که قطعاً در وضعیت سنی ای نیستند که به تفکرات سیاسی و چریکی روی آورند. و شعاعیان در پی آن است تا آنان را به رزمندگان مسلح و غیره و غیره تبدیل کند. و این یعنی حق انتخاب آن ها را گرفتن و برایشان تعیین تکلیف کردن.

وقتی مصطفی شعاعیان با نادر شایگان آشنا می شود و به خانه او می رود، می گوید: «چرا تنها خودت، کل خانه به مبارزه پیوندند.» و از این جا فاجعه زندگی سه پسر بچه آغاز می شود. بزرگ ترین شان از همان ابتدا به دست فدایی ها سپرده می شود. و آن دو



دیگر ناصر و ارژنگ بعد از چندی به دست حمید اشرف و نسترن آل آقا. حمید اشرف و نسترن آل آقا این دو کودک را وسیله‌ای برای پوشش امنیتی خود می‌کنند. این دو کودک در درگیری کشته می‌شوند. در راهی کشته می‌شوند که از اهداف و نتایج‌اش هیچ نمی‌دانند. و این تراژدی در فضایی ساخته می‌شود که هیچ‌کس را توان سؤال کردن نیست. و تازه بعد از این همه سال کسی نمی‌پرسد چرا با جان بچه‌ها بازی کردید. هیچ کدام پرسش و نقدی نکردیم شاید از برجسب‌های آنها می‌ترسیدیم. هیچ ایمان ایدیولوژیکی را نمی‌توان دستاویز بازی با جان دو کودک کرد. ولی آنها که این دو کودک را وسیله پوشش امنیتی خویش کردند، خود را به قول خود شعاعیان «کلیددار دشت‌های درندشت دانایی» می‌دانستند پس جان دو کودک در مقابل اهداف ایدیولوژیک‌شان به راحتی قابل تاخت زدن بود.

- خود شعاعیان هم در این میانه مقصر است.

ماهرویان: بدون شک نه تنها شعاعیان، یا نادر شایگان حق بازی با جان سه کودک را نداشتند، بلکه مادر آنها «فاطمه شایگان» هم چنین حقی نداشت. در جامعه آن‌زمانی ما واجب بود که حقوق کودک، حقوق زن، حقوق بشر و غیره تبلیغ و ترویج شود و به جای آن مرتباً کتب و جزوات مائو و استالین و غیره بود که ترجمه و پنهانی پخش می‌شد و این فاجعه بار بود.

انسان مدرن بچه‌های ۹ ساله و ۱۱ ساله و غیره را به نبردگاه سیاسی و نظامی خود نمی‌کشاند. ولی انسان پیش‌مدرن، چنین می‌کند و متأسفانه چپ ما هم به دلیل عقب‌ماندگی‌های تاریخی و فرهنگی مان در بسیاری از زمینه‌ها تشابهات بسیاری با بعضی‌ها داشته است.

نمی‌دانم. آیا باید به دنبال مقصر گشت؟ آیا مقصر تفکر مسلحانه‌ای بود که در دههٔ چهل و پنجاه به کشور ما آمد و پیوندی نامیمون با سنن تروریستی تاریخی ما یافت؟ یا استبداد محمدرضا شاهی بود که به هیچ مخالفتی مجال ابراز وجود نمی‌داد؟

به هر شکل اگر از دور با نوشته‌های شعاعیان برخورد کنیم و نخواهیم همچون آقای دکتر شاکری اسطوره بسازیم توان نقد او را هم می‌یابیم. و در ضمن این ستم را به او روا نمی‌کنیم که منتقدانه به نوشته‌هایش نظر نیندازیم.

شعاعیان چپ مدرن و دموکراتیک ایران بود. او توپنایی این را داشت که از خود جدا شود و خود را نگاه کرده به تحلیل بنشیند. وقتی او را نقد می‌کنند و یکی از نقدها نوشته

مرضیه احمدی اسکویی است جداولی طراحی می‌کند و از حمید اشرف می‌خواهد تا آن را به صبا بیژن‌زاده و مرضیه احمدی اسکویی بدهد و جواب آن را بگیرد. اگر با دقت به جداولی که در کتاب مورد بحث چاپ شده است نگاه کنیم این جدا شدن از خود و به خود به دقت نگریستن را در آن‌ها می‌بینیم.

به هر شکل از چاپ شدن شش نامه و دو نقد شعاعیان خوشحال هستیم به امید چاپ تمامی آثار او.



منتشر شد:

مدرنیته، شبهه و دموکراسی

(بر مبنای یک بررسی موردی در باره حزب توده از آغاز تا ۱۳۷۸)

تالیف: اصغر شیرازی

نشر اختران - انتشارات: ۶۶۴۱۰۳۲۵

فروشگاه: ۶۶۴۱۱۴۲۹